



غفلت از ایده دانشگاه/ تقلید از غرب کارآیی دانشگاه را از بین می‌برد

استاد فلسفه و نویسنده کتاب فلسفه دانشگاه می‌گوید ما در دانشگاه پژوهی و در تأملات ایرانی پیرامون دانشگاه جدید، از لایه فلسفی، نظری و ایده دانشگاه غفلت کرده ایم.

استاد فلسفه و نویسنده کتاب فلسفه دانشگاه می‌گوید ما در دانشگاه پژوهی و در تأملات ایرانی پیرامون دانشگاه جدید، از لایه فلسفی، نظری و ایده دانشگاه غفلت کرده ایم.

خبرگزاری مهر، گروه دین و اندیشه: دانشگاه در نگاه ایده آل مکانی است که در آن خردورزی صورتبندی مفهومی پیدا می‌کند و این صورتبندی نتیجه جهد و تلاش و اجتهاد بی‌وقفه انسان دانشگاهی است، اما موارد متعددی را می‌توان برشمرد که عواملی، حس و حال کار جدی را از اهالی دانشگاه سلب کرده است و نسبت به دیگر اقشار اجتماعی میزان بیشتری از «اخلاق حرفه‌ای» تضعیف شده است و نشانی از جهد و تلاش و اجتهاد در مکان‌های علمی به‌ویژه در حوزه علوم انسانی دیده نمی‌شود. دانشگاه در طول هشتاد سال اخیر که از آغاز تأسیس آن در ایران می‌گذرد، دستاوردها و مشکلات و چالش‌های زیادی داشته است و همواره در طول سالیان متمادی مورد نقادهای بسیاری قرار گرفته است، اما به نظر می‌رسد نقدهای مطرح شده صرفاً معطوف به کنشگران دانشگاه اعم از استاد، دانشجو و مدیران دانشگاه باشد و این نقدها کمتر مسائل بنیادین وضعیت دانشگاه در ایران را هدف گرفته است. به نظر می‌رسد مسئله اصلی در نقدهای معطوف به دانشگاه این مسأله باشد که دانشگاه در ایران ایده مشخصی ندارد.

در گزارش پیش رو به مناسبت آغاز سال تحصیلی جدید موضوعاتی از قبیل نقش دانشگاه در جهان جدید، ایده دانشگاه، نقدهای بنیادین بر دانشگاه و گام‌های تحول در دانشگاه، را از منظر قاسم پورحسن، عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی و میثم سفیدخوش، عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی مورد واکاوی قرار دادیم.

یک لایه بسیار بنیادینی در دانشگاه پژوهی وجود دارد که در تأملات ایرانی پیرامون دانشگاه جدید جایش خالی است و غفلت بنیادینی از آن صورت گرفته است، این غفلت، غفلت از لایه فلسفی یا نظری یا ایده‌ای دانشگاه است

میثم سفیدخوش در مورد لزوم طرح بحث از ایده دانشگاه در ایران معتقد است: دانشگاه‌ها در ایران موفقیت‌ها و مشکلات و شکست‌های زیادی را تجربه کردند. وقتی که مشکلات و شکست‌های دانشگاه را پیگیری می‌کنیم و به بحران‌ها و چالش‌های آن فکر می‌کنیم می‌توانیم از منظرهای مختلفی پاسخ‌های متفاوتی بدهیم. از نظر او یک لایه بسیار بنیادینی در دانشگاه پژوهی وجود دارد که در تأملات ایرانی پیرامون دانشگاه جدید جایش خالی است و غفلت بنیادینی از آن صورت گرفته است. این غفلت، غفلت از لایه فلسفی یا نظری یا ایده‌ای دانشگاه است.

به نظر سفیدخوش ما در تمام دوران آشنایی با تجدد همیشه با یک تاخیری نسبت به لایه نظری ابعاد مختلف تجدد رو به رو بودیم. یعنی وقتی نظام تعلیم و تربیت جدید و فناوری جدید را وارد کردیم یا دولت مدرن تأسیس کردیم در موارد بسیار متعددی فرایندهای واردات محصولات مدرن بر فرایند تأمل درباره بنیادهای نظری این محصولات تقدم داشته است. در مورد دانشگاه هم این اتفاق افتاده است یعنی چندین دهه از تأسیس دانشگاه مدرن در ایران گذشته و ما متوجه نشده ایم که دانشگاه یک چارت مدیریتی و یک سازمان ساده نیست. دانشگاه یک ایده بنیادین است که کنش‌های متعدد و متشتت کنشگران مختلف را باید سامان می‌داد، ما توجهی به این ایده نداشتیم. دانشگاه در اروپا همواره از پشتیبانی نظری فیلسوفان برخوردار بود. این یک تجربه تاریخی است که در اروپا طی شده که ما پرسش‌های فلسفی در مورد دانشگاه مطرح کنیم و پاسخ‌های فلسفی درباره سرشت دانشگاه ارائه کنیم.

سفیدخوش یادآور شده است که تا همین الان فیلسوفان و اندیشمندان بزرگی، به صورت جدی پرسش‌هایی از جنس ایده‌پردازی در مورد دانشگاه مطرح می‌کنند. یعنی در مورد هستی دانشگاه، اصالت دانشگاه، آرمان دانشگاه، تعریف عناصر اصلی برساننده دانشگاه، دانشگاه و معنای زندگی، دانشگاه و آینده و... مسائلی که عمدتاً جایگاه آنها فلسفه است، -نه جامعه‌شناسی و نه سیاست‌گذاری علم و فناوری-، بحث می‌کنند.

سفیدخوش در مورد اصلی‌ترین نقدهای وارد به دانشگاه معتقد است که اشکالات زیادی را شما می‌توان نسبت به استادان، دانشجویان یا مدیران دانشگاه فهرست کرد ولی این اشکالات و نقدها مدخل مناسبی نیستند و راهی به بهبود شرایط نمی‌گشایند. این نقدها سال‌هاست در جامعه علمی ما رایج است. مسئله این است که دانشگاه در

ایران برخوردار از ایده مشخصی نیست که بر اساس آن بتوانیم استادان مشخصی را جذب کنیم، به شیوه مشخصی دانشجو جذب کنیم و به شیوه مشخصی مدیر تعیین کنیم و سپس همه آنها را به درستی سنجش و داوری کنیم.

اشکالات زیادی را شما می‌توانید نسبت به استادان، دانشجویان یا مدیران دانشگاه فهرست کنید. فهرست بلندبالایی از اشکالات را می‌توان فراهم کرد ولی این اشکالات و نقدها مدخل مناسبی نیست. این نقدها سال‌هاست در جامعه علمی ما رایج است. مسئله بنیادی‌تر از این است که مثلاً بیاییم کنش استادان یا دانشجویان یا مدیران را تحلیل کنیم. مسئله این است که دانشگاه در ایران برخوردار از ایده مشخصی نیست

از نظر سفیدخوش در برابر این پرسش که چرا استادان ما محلی اندیش نیستند باید پرسید که مگر دانشگاه‌ها در ایران تاسیس محلی دارند؟ مگر در تمام این هشتاد سال هیچ دولتی اجازه داد دانشگاه مستقل باشد؟ وجود پدیده‌ای به نام وزارت علوم با اختیارات گسترده و متمرکز به این معنی است که هیچ دانشگاهی در کشور حق ندارد محلی و بومی‌اندیش باشد. وقتی دانشگاه ایده مشخصی نداشته باشد یک سردرگمی بنیادین دامن همه را می‌گیرد. سفیدخوش معتقد است که دانشجویان و اساتید همه با علاقه‌های متفاوت؛ ای جدی به حل مسائل بومی و رفع این مسائل وارد دانشگاه می‌شوند و بارها تلاش‌های متعدد می‌کنند ولی دستاوردها انگار دود می‌شود و به هوا می‌رود، چون چیزی نیست که به این کنش‌های متعدد وحدت ببخشد.

میثم سفیدخوش در مورد گام‌های تحول در دانشگاه گفته است که ایده‌های فلسفی برای دانشگاه محصولات ساختنی به صورت کوتاه مدت و ارادی نیستند. هیچ کس الان جوابی در جیبش برای این پرسش ندارد. حقیقت این است که ایده‌ها محصول تعاطی طولانی‌مدت؛ مدت میان واقعیت‌های تجربی و مفهوم‌پردازی‌های ذهنی‌اند. ما در زمینه واقعیت‌های تجربی در حوزه دانشگاه، هشتاد سال است که تجربه‌های خیلی گرانمایی داریم. به صورت خودآگاه تاکنون به اهمیت پردازش به ایده‌های فلسفی دانشگاه پی نبرده بودیم ولی متفکران مهمی در این هشتاد سال مباحثی مطرح کرده‌اند که می‌توان پس از لایه‌های برداری زمینه‌های برای تأمل جدی فلسفی در آنها ردیابی کرد. در این چند سال اخیر به یمن توجه پژوهشگران و دانشمندان ایرانی آرام آرام تفکر جدی در مورد لایه فلسفی دانشگاه آغاز شده و می‌شود خوشبین بود که نتیجه این تعاطی فکری و واقعیت‌های تجربی آرام آرام به پیدایش ایده‌های فلسفی در دانشگاه ختم شود.

اما اکنون باید چه کنیم؟ وی درباره این پرسش معتقد است که نفس خودآگاهی به این فقدان غنیمت بزرگی است. چنین بحثی ۲۰۰ سال است که با همین عنوان در اروپا مطرح می‌شود. فیلسوفان مهمی در قرن ۱۹ و ۲۰ مقاله یا کتابی درباره ایده دانشگاه و تحلیل فلسفی دانشگاه دارند. ما نیازمند بازشناسی ایده‌های تاکنون محقق شده در جامعه بشری هستیم. ما نمی‌توانیم با انقطاع از تجارب بشری کار خود را پیش ببریم. چنین چیزی ناممکن و نامطلوب است. ما باید نسبت خود را با ایده‌های تاکنون محقق در دانشگاه‌های دنیا محقق کنیم. بعد از آن گام دشوار بعدی آغاز می‌شود که آن یک گفتگوی گفتمانی درون دانشگاهی و مستقل است. وزارت علوم باید بپذیرد که چند تا از دانشگاه‌های مهم کشور که می‌خواهند دانشگاه‌های جستجوگر حقیقت باشند استقلال کافی داشته باشند.

در هیچکدام از ایده‌های دانشگاه جایی برای تقلید وجود ندارد و کار دانشگاهی طبق تعریف بنیادین خودش از آنچه تقلید صرف خوانده می‌شود دور است

وی در پاسخ به این پرسش که شاید عدم استقلال دانشگاه توسط دولت‌ها، هراس از افتادن دانشگاه به وادی تقلید و غرب‌گرایی بوده است، پاسخ داده است که سرمنشا تقلید سلب اختیار است. سرچشمه تقلید و غرب‌گرایی این است که اختیاری به استاد ندهیم. استادان متفکران این جامعه‌اند اگر دولت به استادان این جامعه و خیرخواهی آنها اعتماد نکند، چه کسی می‌خواهد نسخه نجات را بنویسد؟ از نظر سفیدخوش در هیچکدام از ایده‌های دانشگاه جایی برای تقلید وجود ندارد. البته در ایده خدمت‌گذاری به اهداف الهیاتی ما تقلید از سنت داریم. یعنی کنشگر دانشگاهی که در چنین دانشگاهی کار می‌کند به سنت قدمی مسیحی یا اسلامی مراجعه می‌کند و آموزه‌هایی از آنجا احیا می‌کند و تکرار می‌کند ولی کار دانشگاهی طبق تعریف بنیادین خودش از آنچه تقلید صرف خوانده می‌شود دور است. آنجایی که دانشگاه دچار تقلید می‌شود، در واقع کار نمی‌کند و عاملیت ندارد. آنجایی که دلباختگی وجود دارد کار دانشگاهی تعطیل است.

سرانجام سفیدخوش گفته است که: ما در طول این سالیان چه توسط سیاست‌مداران و چه توسط توده‌های مردم و چه توسط کنشگران دانشگاهی بارها به نقد دانشگاه اقدام کرده‌ایم. این نقد در همه این سطوح و توسط این کنشگران به نظر من باارزش است و باید از آن استقبال کرد ولی به نظر من تمام این نقدها باید با درنظر گرفتن یک اصل بنیادین

باشد و آن هم این است که هیچ راه درمانی وجود ندارد که بتواند دانشگاه را دور بزند. نقدها و اشکالات سرچای خودشان ولی هیچ راه میانبری جز از طریق اصلاح خود دانشگاه پیدا نمی شود. تجربه ایرانی در زمینه دانشگاه تجربه shy& ای جدی و با ارزش است که تنها از طریق اصلاحش امکان نجات و رستگاری نسبی وجود دارد. لگد زدن به این تجربه تاریخی خطای بزرگی است.

قاسم پورحسن نیز در گفتگو با خبرنگار مهر در پاسخ به این پرسش که آیا می توان مدعی بود که وضعیت اکنون ما و وضعیت جهان غرب برآمده از ایده دانشگاه است؟ گفت: من دو مقدمه عرض می کنم یکی در مورد وضع دوره جدید و دیگری در مورد ایده دانشگاه. در مغرب زمین از زمان تولد اروپا از سده دوازدهم به بعد به تدریج نگاه به خرد جدید و تحولات بنیادین در حوزه نگرش انسان و روش آگاهی به وجود آمد. به واسطه تحولی که در حوزه بینش شکل گرفت، روش آگاهی به وجود آمد. به واسطه تغییرات و تطورات صورت گرفته در روش آگاهی، خرد جدید سربرآورد. خرد جدید بنیان دوره جدید و مدرنیته و همه دستاوردهای دوره مدرن را شکل می دهد.

وی ادامه داد: بنابراین ابتدا ما با چیزی به نام دوره جدید مواجه هستیم که تغییرات بنیادین در نگرش ها و بینش ها در مغرب زمین بود و سپس با ایده دانشگاه مواجه هستیم. یعنی شاید بتوانیم بگوییم که اولین بار در رساله های کانت یعنی اواخر سده هجدهم است که ما با ایده دانشگاه مواجه می شویم. کانت رساله های ایده دانشگاه را در این مقطع می نویسد و رساله ای با عنوان نزاع دانشکده ها دارد و مناقشه های دانشکده فلسفه، حقوق و الهیات را بیان می کند. پس مسئله اول این است که تحولات اساسی در حوزه علم به وجود آمد و آن بحران هایی که در دوره علم عادی شکل گرفته بود سبب انقلاب در علم ها شد و علم های جدید سر برآورد. لذا ما با وضع جدیدی مواجه شدیم که اسم آن را دوره جدید غرب می گذاریم.

وی افزود: پس ابتدا نگرش ها و بینش ها و تفکرات تغییر پیدا کرد و اگر سده شانزدهم را در باب رنسانس مبنا قرار دهیم با یک فاصله معنا دار ۲۰۰ ساله ایده دانشگاه با مفهوم امروزی شکل گرفت. پس ایده دانشگاه امر متأخرتری نسبت به غرب است. ما باید اول بفهمیم که دوره مدرن چگونه به وجود آمده و دوم اینکه ایده دانشگاه که یکی از محصولات دستاوردهای دوره مدرن بود، چگونه به وجود آمد. لذا ایده دانشگاه با دو قرن تأخیر از ایده جدید و خرد جدید به وجود آمد. اما بعد از آن مسئله دانشگاه است که تحولات علمی را در دانشگاه رهبری کرده و پیش می برد.

شاید حق با فرید زکریا در کتاب جهان پسآمریکایی باشد که معتقد است چهره غرب جدید، چهره دانایی و دانش بود و در آینده هم مهمترین ویژگی جهان غرب، دانش خواهد بود، نه قدرت. قدرت در پرتو چنین دانشی به وجود می آید و این دانش است که چنین قدرتی را سامان می دهد.

پورحسن گفت: فوکو در باب نظام قدرت و نظام دانش بیان می کند که نظام دانش در مغرب زمین تابعی از نظام قدرت بود. این فهم فوکو، سراسر در این باب اشتباه است. یعنی این نظام دانایی بود که نظام قدرت را رهبری می کرد و البته میان نظام قدرت و نظام دانایی دادوستد بود. شاید حق با فرید زکریا در کتاب جهان پسآمریکایی باشد که معتقد است چهره غرب جدید، چهره دانایی و دانش بود و در آینده هم مهمترین ویژگی جهان غرب، دانش خواهد بود، نه قدرت. قدرت در پرتو چنین دانشی به وجود می آید و این دانش است که چنین قدرتی را سامان می دهد. البته بعداً قدرت می تواند دادوستد نیرومندی با دانش بکند.

وی افزود: من بر خلاف تفکر فوکو معتقدم نظام قدرت تابعی از نظام دانایی به وجود آمد و نظام دانایی به واسطه بینش آکادمیکی که به وجود آمد، معنا پیدا کرد و نظام مند شد.

وی ادامه داد: بنابراین از ۲۰۰ سال گذشته تاکنون دانشگاه ها وضعیت رهبری و هدایت را در مغرب زمین به عهده دارند و دانشگاه به مثابه یک نهاد که دارای ذات مستقلی است، برای مناسبات جمعی و حوزه های مختلف تصمیم گیری می کند. چیزی که ما در جامعه ایران از ۱۳۴۳ هجری قمری که عهدنامه ترکمانچای بسته می شود تا به امروز، به وجود نیامده است. در ایران شاید تعبیر فوکو درست باشد که نظام دانشگاهی ما تحت تأثیر نظام قدرت بود. یعنی هم در دوره قاجار و هم در دوره استبداد پهلوی و هم در دوره کنونی، دانشگاه ها دارای ذات مستقلی نیستند و برای دانشگاه تصمیم گرفته می شود. دانشگاه نمی تواند برای قدرت تصمیم بگیرد و دانشگاه بیشتر با وجه سیاسی نسبت برقرار کرده است.

پورحسن گفت: لذا تأسیس دانشگاه تهران به عنوان نمادی از تحولات دوره جدید، در پرتو قدرت شکل می گیرد. درست است که دانشگاه دستاوردهای غیردستوری دارد، اما آنها به لحاظ ساختاری تحت تأثیر دستورات هستند. اما در غرب

نظام دانایی پیشتر بوده است یعنی وجه آوانگارد داشته و پیشرو بوده و ساختارهای جدید را شکل می داده است. این تفاوت بنیادینی است که در ایران و غرب به وجود آمد. در غرب به قول کانت نزاع دانشکده و نزاع دانش ها بود که جنگ و صلح و ساختار سیاست و اجتماع را سامان می داد اما در ایران تاکنون دانشگاه در ذیل قدرت معنا پیدا می کند.

وی در مورد مهمترین نقدهای وارد بر دانشگاه گفت: دو دیدگاه در این موضوع شکل گرفته است. دیدگاه اول این است که اساتید در ایران نمی توانند بر اساس اقتضائات، نیازها و پرسش های جامعه ایرانی بیاندهند و عمده اندیشه ورزی آنها معطوف به بیرون از حوزه ایران و نیازهای بنیادین ایران است. یعنی جامعه شناس ما تابعی از وبر یا دورکیم یا گیدنز می اندیشد، فیلسوف ما تابعی از کانت و دکارت و هایدگر می اندیشد و... این یک دیدگاه است که من چندان با این دیدگاه موافق نیستم. این یک دیدگاه غیرعلمی و رادیکال است و ناشی از عدم فهم ذات دانشگاه و ماهیت دانشگاه است و تصور آنها این است که دانش امری جغرافیایی یا تاریخی صرف معطوف به یک سرزمین خاص است. من به طور کلی موافق یونیورسال بودن دانش هستم. دانش در بسیاری از قواعد با قواعد عام سروکار دارد و تفاوتی نمی کند که در کدام جغرافیا سربرآورده است.

وی افزود: دیدگاه دوم این است که مهمترین معضل دانشگاه در ایران این است که اساتید، علم و نظام دانش، سربرنیاورده اند. یعنی استادان در ذیل روسا هستند. یعنی جایگاهی که باید علم و استاد داشته باشد، در دانشگاه های ایران ظهور پیدا نکرده است. استاد ذات مستقلى دارد که کسی نمی تواند به او بگوید که چگونه بیاندهند و یا چه علمی تولید کند. منطق ظهور علم همانند منطق کنش استاد است. همچنان که در باب علم قائل به یک امر فرآیندی طولانی متکامل هستیم در باب استاد هم همینگونه است.

پورحسن گفت: استاد و دانش در بالاترین نقطه هرم قرار دارند در حالی که در ایران در پایین ترین نقطه هرم قرار دارند. یعنی روسای دانشگاه و مدیران تصمیم می گیرند که دانشگاه به کدام سمت و سو برود. این یعنی عقیم شدن دانشگاه. در غرب در تمامی دوران تحولات دوپست ساله، دانشگاه و استاد و دانش بود که سپهر آکادمیک و بینش علمی را شکل می داد که کارکرد حقیقی دانشگاه چه هست. نه اینکه مدیری تصمیم بگیرد که دانش به کدام سمت و سو برود. بنابراین مهمترین معضل این است که از ابتدای این ۸۰ سال تاکنون، استاد جایگاهی پیدا نکرده است.

علم وجه عام و یونیورسال دارد و ما نباید دغدغه داشته باشیم علم را از کدام سرزمین و جغرافیا می گیریم. مهم این است که استاد ما بتواند در پرتو آن دادوستد علم به پرسش های جامعه و نیازهای جامعه توجه پیدا کند

وی افزود: بنابراین علم وجه عام و یونیورسال دارد و ما نباید دغدغه داشته باشیم علم را از کدام سرزمین و جغرافیا می گیریم. مهم این است که استاد ما بتواند در پرتو آن دادوستد علم به پرسش های جامعه و نیازهای جامعه توجه پیدا کند. وقتی یک پژوهشگر ادعا می کند ما نیاز به جامعه شناسی نداریم بلکه نیاز به مردم شناسی داریم، او هیچ فهمی از جامعه شناسی و ذات دانش ندارد. وقتی ما نگاه تقلیل گرایانه را در باب دانشگاه حاکم می کنیم و نگاه یونیورسال و عام دانش را نمی بینیم، همین گونه حکم می کنیم.

وی ادامه داد: شما زمانی که برای استاد و دانش و کوشش نظری و فکری او ارجمندی قائل نباشید، دیگر نمی توانید دست به تولید فرآیندی متکاملی دانش بزنید. عقیم بودن دانشگاه ایران بخاطر همین مسئله است. نتیجه این بحث این است که هم اکنون بر حسب تاریخ ایران در دوپست سال، قدرت و سیاست و حاکمیت است که بر نظام دانشگاهی چیرگی دارد و استاد و دانش ارجمندی مناسب و مستقلى را ندارند. تا زمانی که ما به این فهم بنیادین التفات نکنیم تغییری در نظام دانش ما رخ نخواهد داد.

پورحسن گفت: علم باید سیاست گذاری ها و تصمیم سازی ها و سیاست اندیشی ها را ترسیم کند. اگر علم نتواند برای مناسبات میان قدرت و اخلاق بیاندهند، کسی که صاحب قدرت است ممکن است هیچ گاه به اخلاق نیاندیشد. سیاست اندیش است که به سیاست گذار می فهماند اخلاق امر بنیادین در قدرت است.

وی افزود: مهمترین معضل ما در ایران وارونه بودن هرم در باب دانش و قدرت است. یعنی اگر ما نتوانیم دانش را سرچای خود بگذاریم و نتوانیم به آن ارجمندی و جایگاهی که استاد و دانش دارد، التفات کنیم، همواره با معضل مداوم عدم کارآمدی دانشگاه ها مواجه خواهیم بود.

دانشگاه و دانش باید به عنوان یک امری که دارای ذات مستقل است فهمیده شود. بدون نظم آکادمیک ما نمی توانیم ادعای دانشگاه بکنیم. به تعبیر من ما هم اکنون واجد ذات دانشگاه نیستیم بلکه صرفاً واجد فیزیک دانشگاه و نام

دانشگاه هستیم. لذا گام اول این است که ما به ذات مستقل و متمایز دانشگاه التفات کنیم

وی در مورد گام های تحول دانشگاه و مسیری که باید طی کرد گفت: ما در ایران که با تاریخ طولانی چیرگی قدرت بر دانشگاه مواجه هستیم، راه دشواری از حیث عملی در پیش داریم. از حیث نظری گام نخست این است که دانشگاه و دانش باید به عنوان یک امری که دارای ذات مستقل است فهمیده شود. بدون نظم آکادمیک ما نمی توانیم ادعای دانشگاه بکنیم. به تعبیر من ما هم اکنون واجد ذات دانشگاه نیستیم، بلکه صرفاً واجد فیزیک دانشگاه و نام دانشگاه هستیم. لذا گام اول این است که ما به ذات مستقل و متمایز دانشگاه التفات کنیم.

وی افزود: گام بعدی این است که ما برای دانشگاه تصمیم نگیریم و اجازه دهیم در ظهور طبیعی و فرآیندی دانش -که منطق و دیسیپلین ظهور علم همین است- دانشگاه بتواند برای جامعه و برای قدرت تصمیم بگیرد. باید نخبگان فکری را در رأس قرار دهیم و نخبگان اجرایی تابعی از نخبگان فکری عمل نکنند. حیث نظری را مقدم بدانیم و حیث عملی ما تابعی از حیث نظری باشد.

وی ادامه داد: در ایران بیش از ۹۵ درصد از مدیران دستاوردهای علمی و تحقیقاتی دانشگاه ها را مطالعه نمی کنند. در غرب آمار به این صورت است که ۸۵ درصد مدیران آمریکا از دستاوردهای علمی دانشگاه به نحو مستقیم استفاده می کنند. لذا وقتی مقاله ای نوشته می شود، تبدیل به خط مشی (Policy) در حوزه سیاست، اخلاق و مناسبات اجتماعی می شود. لذا دانشگاه و دانش باید برای تحولات جامعه تصمیم بگیرد.

پورحسن در پایان گفت: گام سوم این است که ما قدرت را تابعی از دانش قرار دهیم و دانش بتواند برای ما در یک فرآیند طبیعی اندیشه ورزی کند. این گام های سه گانه در تاریخ ۲۰۰ ساله مغرب زمین درست عمل کرد. سه مسئله ذات مستقل، مبنای قرارداد دانشگاه برای حوزه کنش و اهمیت بنیادین نظام دانش نسبت به نظام قدرت، گام های مهمی هستند که می توانند آغاز تغییرات بنیادین ما نسبت به حوزه دانشگاه باشند. ما در این حوزه راه دشواری را در پیش خواهیم داشت. معتقدم تا زمانی که ذات دانشگاه شکل نگیرد و دانشگاه ارجمندی پیدا نکند ما نمی توانیم انتظاری از دانشگاه به نحو بنیادین داشته باشیم.

عباس بنشاسته